

همسانی آنیمای نظامی و شکسپیر

فرزانه یوسف قنبری*

نرجس نظیفی**

چکیده

آنیمایا روان زنانه ناخودآگاه مرد یکی از کهن الگوهای اصلی و برجسته در روان جمعی نوع بشر است که سبب ایجاد اندیشه‌ها و دیدگاه‌های مردانه در مورد زنان شده تصویریری از زن ازلی ارائه می‌دهد. این کهن الگوی برجسته در هنر و ادبیات معمولاً به صورت معشوق نمود پیدا می‌کند. با مقایسه خسرو و شیرین نظامی و رومئو و ژولیت شکسپیر و تحلیل دو اثر بر اساس نقد روان شناختی؛ می‌توان به رد پاهای یکسانی از آنیمایا در ناخودآگاه نظامی و شکسپیر دست یافت که حاصل تجربیات اجدادی مردان با زنان است و در آثار دو خالق به صورت شیرین و ژولیت تجلی یافته است. لذا در این مقاله برآنیمایا با بررسی آنیمای دو خالق، یکسانی ناخودآگاه جمعی در روان بشر را با تکیه بر آثاری که در دو نقطه مقابل فرهنگی، تاریخی و جغرافیایی قرار دارند بررسی کنیم.

۱۳۹۱ ماه دی ۵ و ۶

واژه های کلیدی: آنیمایا، کهن الگو، نظامی، شکسپیر

ghanbari.1977@yahoo.com

*استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دزفول

**دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دزفول

روان شناسی تحلیلی یونگ با بحث ناخود آگاه جمعی که وجه اصلی تمایز نظریات یونگ و فروید را تشکیل می دهد پیوند خورده است. فروید تنها یک ناخودآگاه (فردی) برای روان قائل بود. در روان شناسی یونگ علاوه بر تجربیاتی که فرد در طول زندگی شخصی بدست می آورد؛ لایه های عمیق تری از روان وجود دارد که تجارب همه انسان های پیشین در آن انباشته شده و بین همه افراد بشر مشترک است و به صورت کهن الگوها نمود پیدا می کند. در توضیح مفاهیم روان شناسی یونگ می توان بیان داشت او ذهن را به دو بخش کلی خود آگاه و ناخود آگاه طبقه بندی نمود و برای ناخود آگاه نیز دو گونه فردی و جمعی را در نظر گرفت. در این طبقه بندی، خود آگاه روان، قابل دسترس ترین بخش از روان است. این بخش شامل تمام افکار و اندیشه های آگاهانه و آنی فرد بوده و منشاء تفکرات خود آگاه، اندیشه ها و درک است و تنها بخش از روان است که به صورت تجربی می تواند مورد مطالعه قرار گیرد. یونگ، خودآگاه را همچون جزیره ای کوچک در اقیانوسی پهناور (ناخودآگاه) می داند در حالی که جزیره کوچک و باریک است اما اقیانوس بی نهایت گسترده و ژرف است. به عقیده یونگ خودآگاهی از روان ناخودآگاه جوانه می زند و همراه و یا حتی به رغم آن به عمل می پردازد (فوردهام، ۱۳۸۸، ۲۷).

ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

کهن الگوها

ناخودآگاه جمعی حاصل تجربه های گذشتگان است که به انسان امروزی ارث رسیده و انسانهای پس از ما نیز حامل آن خواهند بود. بنابراین طبق نظر یونگ، بشر هنگام تولد، دارای روانی همچون لوحی سفید نیست، بلکه این روان، با خود خصایصی را به همراه دارد که تمامی نوع بشر حامل آنهاست. اما آن چه که محتویات این بخش را شامل می شود کهن الگوها هستند. همان گونه که بیان شد مفاهیم فراوان موجود در این روان برای آنکه قابل درک و دریافت باشند به صورت سمبل و نماد بروز می کنند که این نمادها در روان شناسی یونگ با اصطلاح «آرکی تایپ» و یا کهن الگو مشخص می شوند. «کهن الگو بر آن است تا انگیزه های نمودهایی که گرچه در جزئیات کاملاً متفاوت هستند، اما شکل اصلی خود را از دست نمی دهند را به ما بشناساند. کهن

الگو در واقع یک گرایش غریزی است و به همان اندازه قوه محرکی که سبب می شود پرنده آشیانه بسازد و مورچه زندگی تعاونی خود را سازمان دهد کارا می باشد» (یونگ، ۱۳۷۷، ۹۶).

ضربه های عاطفی شدید می توانند زمینه را برای بروز نشانه های وجود کهن الگو آماده کنند. ضربه هایی که موجب تغییرات ناگهانی می شوند. همچون نمونه ای که یونگ بیان می دارد. آرکی تایپ، کهن الگو و یا صورت های ازلی انواع گوناگونی دارند که در صورت عدم هوشیاری در خواب، اسطوره ها و آثار ادبی قابل تشخیص و بررسی اند. نمونه ای از این صورتهای ازلی را آنیما، آنیموس، خود، سایه، نقاب و... تشکیل می دهند که هر کدام در روان شناسی یونگ تعاریف خاص خود را دارند لیکن در این مقال برآنیم کهن الگوی آنیما که وظیفه نمادینه نمودن جنبه زنانه روان مرد را بر عهده دارد در روان دو شاعر مورد ارزیابی قرار دهیم.

کهن الگوی آنیما

آنیم که یکی از کهن الگوهای موجود در روان ناهشیار جمعی است تجسم تمام گرایش های روانی زنانه در روح مرد است. در مرد تصویری جمعی از زن وجود دارد که مرد به یاری آن تصویر فطرت زن را در می یابد. آنیما گنجینه ای از تمام تجربیات اجدادی مردان با زنان است. یونگ معتقد است که در روح هر زنی جنبه ای مردانه (آنیموس) و در روح هر مردی جنبه ای زنانه (آنیما) وجود دارد. البته این نظر یونگ با پندارهای کهن در مورد نخستین انسان که در اساطیر ملل مختلف وجود دارد قابل مقایسه است و طبق این پندار کهن، آدمی در اصل دو جنسی بوده است. «در تلمود شرح تورات می خوانیم خداوند آدم را دارای دو چهره آفرید به طوری که در یک سو مرد و در طرف دیگر زن قرار داشت. سپس این آفریده را از وسط به دو نیم ساخت» (صرفی، عشقی، ۶۱).

نمود آنیما در ادبیات

در باب آفرینش نخستین انسان (که اغلب به دو جنسی بودن آن اشاره می شود) در ادب فارسی می توان به مشی و مشیانه و یا جم و جمک اشاره نمود. در فلسفه یونان نیز افلاطون در رساله ضیافت خود اشاره می دارد که انسان در آغاز دارای یک نیمه مرد و یک نیمه زن بوده است بعد بین

دو جز جدایی افتاد و ما اکنون به دنبال نیمه گم شده خود هستیم (ستاری، ۱۰۳، ۱۳۸۳). و این گونه است که «فرد آدمی با این که از نیمه دیگر یا جنس مکمل جدا افتاده است تصویر آن را همچون همزاد روانی بالقوه ای درون خود به همراه دارد و این تصویر درونی از جنس مقابل است که پایه و اساس عشق و جذب به معشوق را بنا می نهد و آدمی را برای پیدا کردن نیمه دیگر وجود خود تحریک می کند» (صرفی/عشقی، ۶۵).

آنیمای کهن الگو است و کهن الگوها دارای جنبه های مثبت و منفی هستند؛ زیرا کهن الگو نماد است و نماد می تواند به دو سو گرایش داشته باشد. جلوه های فردی عنصر مادینه در روان مرد معمولاً تحت تأثیر رفتارهای مادر شکل می گیرد بدین صورت که اگر مردی احساس کند که مادرش تأثیری منفی در گذشته او داشته روان زنانه او به صورت خشم و تردید بروز می کند. این بروز منفی نا خود آگاه روان زنانه احساس بدی را به فرد منتقل می کند و فرد همواره به خود می گوید که من هیچ نیستم و از هیچ لذت نمی برم. این عنصر مادینه سبب ناهنجاری می شود و گاه به خودکشی فرد نیز می انجامد.

فرانسویان این روی عنصر زنانه را زن شوم^۱ می نامند. یکی دیگر از نمودهای منفی عنصر مادینه در شخصیت مرد تمایل به کارهای زننده، ناپسند و زنانه است که همه چیز را بی ارزش می نماید. رایج ترین نمود عنصر مادینه تخیلات شهوانی است به گونه ای که مرد به جایی می رسد که خود را به دیدن فیلم و یا خواندن کتاب های بی پرده جنسی ارضا می کند و این جنبه زمانی رخ می دهد که فرد از لحاظ عاطفی کاملاً رشد نیافته و در همان مرحله کودکی باقی مانده است.

تمامی جنبه های عنصر مادینه همانند سایه می تواند فرافکن شود. یعنی این خصوصیات موجود در ناخودآگاه مرد که ناشی از عنصر مادینه خود اوست به گونه ای فرافکن می شود که خصوصیات اخلاقی فلان زن را برای او تداعی می کند و با خود می گوید این همان زنی است که به دنبالش بوده و چنان شیفته آن زن می شود که دیگران مجنونش می خوانند و انواع خواب ها را در مورد او می بیند. این گونه فرافکنی می تواند ازدواج مرد را با مشکل روبه رو سازد.

^۱ Femme fatale

اما آن چه که مسلّم است رفع این مشکل به این بستگی دارد که بپذیریم عنصر مادینه قدرتی درونی است و هدف نا خود آگاه از ایجاد چنین مشکلاتی این است که فرد را وادار کند به انکشاف خود پردازد و او را ناگزیر سازد که شخصیت نا خود آگاهش را در زندگی فعّال خود آگاه در آمیزد. عنصر مادینه علاوه بر طرف منفی یک طرف مثبت نیز دارد. طرف مثبت عنصر مادینه مرد را در انتخاب همسر مناسب یاری می رساند و نیز هر گاه که مرد از تشخیص رفتار های پنهان ناخود آگاه درمانده شود به یاری او می آید و همچنین به ذهن مرد امکان می دهد که خود را با ارزش های واقعی درونی همساز کند و با این کار نقش راهنما را میان «من» و «خود» به عهده دارد. این همان نقش جادوگران قبایل و همین طور بئاتریس دانته است (یونگ، ۲۷۸، ۱۳۷۷-۲۷۳). بر مبنای نظر یونگ انکشاف عنصر مادینه چهار مرحله دارد.

• نخستین مرحله می تواند به وسیله حوا که روابطی کاملاً غریزی و زیستی^۲ داشت نمادین شود.

• دومین مرحله را می توان در هلن فاست^۳ مشاهده کرد. او گرچه شخصیتی افسانه ای و زیبا داشت اما عناصر جنسی همچنان مشخصه اش بودند.

• سومین مرحله می تواند بوسیله مریم باکره نشان داده شود. مرحله ای که در آن عشق (*EROS*) خود را تا مقام پارسایی روح بالا می برد.

• چهارمین مرحله خرد است که حتی از پارسایی و خلوص که بوسیله سرود سولامیت^۴ سرآمد سرود های نمادین شده بالاتر می رود. مونالیزا^۵ نزدیک ترین نماد به خرد عنصر مادینه است (یونگ، ۱۳۷۷، ۲۸۱). ۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

آنیما آن گونه که گفته شد حاصل تجربیات اجدادی و تصاویر انباشته شده در ذهن بشر است و در ادبیات به صورت معشوق بروز می کند.

آنیما، شیرین و ژولیت

شیرین در منظومه «خسرو و شیرین» نظامی و ژولیت در نمایش نامه «رومئو و ژولیت» شکسپیر نقش معشوق را بر عهده دارند. شاپور به وصف زیبایی های شیرین می پردازد و خسرو دلباخته او

^۲ Biologique

^۳ Faust

^۴ Sulamite

^۵ Mona lisa

می شود. معشوقی که شاپور از او سخن می راند در اوج جوانی و زیبایی است. جوانی از دیگر ویژگی های مختص آنیماست که در روان شناسی یونگ به آن اشاره شده است. نخستین و مهم ترین تجربه از یک زن برای مرد به واسطه مادر او. استنباط و تجربه اولیه اش به دست می آید. تصویر مادری که در ذهن هر کودک بوجود می آید به واسطه ظرفیت ذاتی کودک برای ایجاد نگاره یک زن یعنی آنیما شکل یافته است که در دوره های آینده زندگی مرد به زنان گوناگونی که مرد با آن ها در ارتباط است بازتاب می گردد. آنیما غالباً جوان دیده می شود، خردمند است و همواره با خاک یا آب ارتباط دارد و ممکن است دارای نیروی عظیمی باشد از لحاظ وابستگی به سنخ های متفاوت زنان دو سویه است، در یک سو تمثال نجیب الهه باشد و در سوی دیگر روسپی، فریبکار (فوردهام، ۱۳۷۸، ۸۷ و ۸۸).

ذکر زیبایی ها

از ابیات زیر می توان دریافت معشوقی که نظامی از زبان شاپور به وصف زیبایی های او می پردازد در اوج جوانی و زیبایی (ویژگی آنیما) است.

پری دختی پری بگذار ماهی به زیر مقنعه صاحب کلاهی
 شب افروزی چو مهتاب جوانی سیه چشمی چو آب زندگانی

کشیده قامتی چون نخل سیمین دو زنگی بر سر نخلش رطب چین

زبس کاورد آن نوش لب را دهان پر آب شکر شد رطب را

به مروارید دندان های چون نور صدف را آب دندان داده از دور

دو شکر چون عقیق آب داده دو گیسو چون کمند تاب داده

خم گیسوش تاب از دل کشیده به گیسو سبزه را بر گل کشیده

شده گرم از نسیم مشک بیزش دماغ نرگس بیمار خیزش (خسرو و شیرین، ۱۱، ۴۳-۴)

در این ابیات با توصیف معشوق جوانی مواجه ایم که در زیبایی بی همتاست. زیبایی های شیرین از زبان نظامی از منظر ناخود آگاه قومی و تباری و کهن الگوی مشترکی که در ذهن مرد ایرانی در مورد معشوق وجود دارد نیز بسیار در خور توجه است. توصیفات کم و بیش یکسانی که در مورد

معشوق در ادب فارسی وجود دارد ما را بر آن می دارد که آنیمای نظامی تحت تاثیر کهن الگوی قوم ایرانی آن گاه که از عینیت به ذهنیت می رسد تصویر زنی چون شیرین را که در اوج جوانی و زیبایی قرار دارد برای نظامی تداعی می کند. اما نکته دیگری که فرای زیبایی های ظاهری قابل تأمل است ویژگی های شخصیتی آنیماست. اشاره به عفت و دست نیافتنی بودن شیرین از ابتدای داستان همراه با وصف زیبایی های ظاهری جلوه گر است.

هزار آغوش را پر کرده از خار یک آغوش از گلش ناچیده دیار

شبی صد کس فزون بیند به خوابش نبیند کس شبی چون آفتابش (خسرو و شیرین ، ۴۴ ، ۱۲ و ۱۱)

با وصف شیرین از زبان شاپور، خسرو دلباخته او شده و شاپور را در طلب شیرین به ارمن گسیل می دارد. شیوه آشنایی خسرو و شیرین نیز از منظر ناخودآگاه قومی و تباری قابل تحلیل است (یوسف قنبری ، ۲۰ ، ۱۳۸۹). بر اساس ناخود آگاه قومی آن چه در منظومه خسرو و شیرین در می یابیم این است که ارتباط بین عاشق و معشوق توسط شخص سومی صورت می گیرد که رابط میان آن ها بوده و پیام عاشق را به معشوق و بالعکس می رساند. امروزه در جامعه ایرانی همچنان برسم نیاکان نماینده ای از جانب مرد (داماد) به خواستاری زن می رود و تا حدودی در بین بعضی از خانواده ها که به رسوم سنتی پایبندند همچنان رسم بر آن است که یکی از نزدیکان داماد (معمولاً مادر و یا خواهر) با وصف زیبایی های دختری که او را لایق می دانند میل به ازدواج با دختر مورد نظر را در داماد بر می انگیزانند. نقش شاپور نیز در داستان خسرو و شیرین به همین صورت است و خسرو با شنیدن اوصاف شیرین دلباخته او می شود. موضوع دیگری که بر این اساس قابل بررسی است نمایانند عکس خسرو به شیرین است که سه بار تکرار می شود. آرکی تایپ های زن ایرانی را معمولاً امشاسپندان، ایزدان، خدابانوان، زنان نیکو که اغلب عفیف و پاکدامنند تشکیل می دهند (موسوی/خسروی ، ۱۵۴ ، ۱۳۸۷).

زن ایرانی پاک و عفیف است و نمی تواند در نگاه اول عشق را ابراز نماید لذا این امر سه بار صورت می گیرد و بعد از ابراز عشق که در سومین تکرار صورت می گیرد بنا بر ویژگی عفتی که ذاتی اوست خواهان ازدواجی به آیین و سنت است. سه بار تکرار تقاضا را در خصوص امر ازدواج امروزه نیز هنگام قرائت خطبه عقد زوجین با آن مواجهیم که در اصطلاح رایج، برای گرفتن بله از

عروس خطبه عقد سه بار خوانده شده و سومین بار عروس موافقت خود را با گفتن (بله) اعلام می‌دارد. در داستان رومئو و ژولیت نیز رومئو که از عشق محبوب خود (رزالین) سرگشته شده با دوست خود بن ولیو سخن می‌گوید. بن ولیو، در نقشی مشابه شاپور به توصیف زیبایی‌های ژولیت می‌پردازد و معتقد است رومئو با دیدن او عشق رزالین را فراموش خواهد کرد. اما بر خلاف کهن‌الگوی قوم ایرانی که شرح داده شد رومئو تنها با شنیدن اوصاف ژولیت دل‌باخته نمی‌شود و برآن است که خود به دیدار ژولیت برود تا با دیدن او زیبایی محبوبش (رزالین) در نظرش دوچندان شود.

ژولیت نیز که در این داستان نقش معشوق را بر عهده دارد دختری زیبا رو از خانواده کپولیت هاست و در اوج جوانی قرار دارد. جوانی ژولیت در مکالمه بین مادر و دایه به تصویر کشیده می‌شود و این‌گونه دریافت می‌شود که ژولیت جوان چهارده ساله است:

«می‌دانی که دخترم به سنّ و سوسه انگیزی رسیده است.
دایه: به حق، قادرم که سنّ او را به ساعت [نیز] بگویم.
لیدی کپولت: او چهارده ساله نیست.

دایه: هر چهار دندانم را گرو می‌گذارم، هر چند جای تأسّف است باید بگویم، فقط چهار دندان دارم، او چهارده ساله نیست. از حالا چقدر به اول ماه اوت مانده است؟

لیدی کپولت: دو هفته و اندی.
دایه: طاق یا جفت روزهای سال [به هر حال]، عصر جشن خرمن که به شب رسد او چارده ساله خواهد شد. سوزان و او – خداوند ارواح همه مسیحیان را بیامزد! – همسن بودند» (شکسپیر، ۱۳۸۹، ۳۴).

رسیدن عاشق به معشوق

شیرین با دیدن تصویر خسرو دل‌باخته او شده و در طلب او سوار بر شب‌دیز به سوی ایران می‌تازد.

پس از طی مسافتی بسیار و در حالی که از رنج راه خسته است و غبار راه سر و روی او را پوشانده؛ به چشمه‌ای می‌رسد. او پس از آن که بر گرد چشمه جولان می‌زند و ده اندر ده از کسی نشانی نمی‌یابد تن خود را به آب می‌سپارد. خسرو نیز که در طلب او به سوی ارمن روان

است در راه به این چشمه رسیده و شیرین را در حال آب تنی در چشمه می بیند. با دیدن جوان شرم بر شیرین مستولی شده و گیسوانش را بر اندام خود حائل می کند:

ز شرم چشم او در چشمه آب همی لرزید چون در چشمه مهتاب

جز این چاره ندید آن چشمه قند که گیسو را چو شب بر مه پراکند (خسرو و شیرین، ۲، ۷۰ و ۱)
در داستان رومئو و ژولیت، رومئو نیز که پنهانی خود را به باغ کپولیت ها رسانده بدون آن که ژولیت متوجه بشود مشغول تماشای اوست و به نجوهای او مخفیانه گوش می سپارد. ژولیت غافل از آن که رومئو سخنان او را می شنود راز دل با خود می گوید و از عشق خود نسبت به رومئو پرده بر می دارد. او نیز پس از آن که از بودن رومئو در آن مکان آگاه می شود از این که عشقش از پرده بیرون افتاده ابراز شرمساری کند:

«ژولیت: می دانی که نقاب شب بر چهره من است، ورنه رنگ شرم دخترانه را روی گونه هام می دیدی، - زان چه که از زبان من امشب به گوش خویش شنیدی. زین پس برتر آن که بر فراز حُجُب بمانم؛ آه، خوشا، خوشا، انکار آن چه که گفتم! پس بدرود ای ستایش! آیا تو مرا دوست داری؟ می دانم که خواهی گفت «آری»، و مَنّت باور می دارم. لیکن اگر سوگند یاد کنی، بو که راه خطا بپیمایی؛ گویند ایزد ایزدان^۶ بر عهدِ سستِ عشاق می خندد. آه، ای رومئوی نجیب! اگر که عشق می ورزی، صادقانه بیان کن. یا گر گمان می بری که بر من سخت زود چیره گشته ای، آنگاه روی تُرُش کرده، رویگردان خواهم شد؛ و جوابم به تو «نه» خواهد بود؛ پس [به من] عشق بورز؛ ورنه جهان [دمی] نمی ارزد. به واقع، ای مونتاگیوی عزیز، من بسا دیوانه وار دل باخته ام؛ وزین روی شاید گمان بری که رفتار من شوخ چشمانه است. لیکن ای مرد نجیب به من اعتماد کن، من از آنان که به کارِ رازناک نمودن خویشند، صداقتی بیشتر نشان خواهم داد. باید اقرار کنم، که می بایست غریب تر باشم، اما زان پیشتر که [بر حضور تو] آگه شوم، تو رنجِ عشقِ راستین مرا شنوده ای؛ پس بر من اغماض روا دار، و این تفویض را نسبت مده به عشقِ سبکبار؛ چرا که شب تار، این راز بر ملا کرد (شکسپیر، ۶۷، ۱۳۸۹ و ۶۶).

دل شیرین با دیدن آن جوان به لرزه می افتد و هوای دل، او را بر آن می دارد تا گل خود را بدان شکر بیامیزد؛ اما عفت و پاکدمنی او و فاداری به مردی که تنها تصویری از او دیده و جوانی که رو

^۶ . Jove=Jupiter

به روی او ایستاده برخورد نیروهای درونی را در شیرین بوجود می آورد و در نهایت آنیمای مثبت در مقابل آنیمای منفی که طبق تعریف یونگ بوالهوس و هدایت کننده به بدی هاست پیروز می شود.

هوای دل رهش می زد که برخیز
گل خود را بدین شکر بیامیز
دگر ره گفت: از این ره روی برتاب
روا نبود نمازی در دو محراب
ز یک دوران دو شربت خورد نتوان
دو صاحب را پرستش کرد نتوان
وگر هست این جوان آن نازنین شاه
نه جای پرشش است او را در این راه
مرا به کز درون پرده بیند
که بر بی پردگان گردی نشیند.
(خسرو و شیرین، ۷۱، ۱۴-۸)

در داستان رومئو و ژولیت نیز، ژولیت بر آن است از خواست رومئو این گونه امتناع کند: «رومئو: (به ژولیت) گر من به دست بی مقدار، بدین معبد مقدس بی حرمتی روا دارم، گناه مطبوعی ست، [لیکن] لبان من، دو زائر شرمسار، به جان مهیابند که این حراکِ خشن را لطافتی بخشند.

ژولیت: زائر نیکوکار، در حق دست خویش، بر خطایی بسیار، که در آن پیداست قداستی شایان؛ چرا که قدیسان را دست هایی ست که دستان زائران مس می کنندشان، و کف بر کف نهادن، بوسه ی مقدس آنهاست.

رومئو: آیا قدیسان را لبانی نیست، و نیز زائران مقدس را؟

ژولیت: آری، ای زائر، لبانی که در ثنا به کار می گیرند.

رومئو: آه، پس ای قدیس نازنین، لبان را بگذار کاری چنان کنند که دستان! استغاثه می کنند آنان، تو استجابت کن، مباد که ایمانشان به یأس گراید.

ژولیت: قدیسان دمساز حرکت نیستند، ارچه استغاثه زائران را لَبیک می گویند» (شکسپیر، ۱۳۸۹، ۵۰).

هدایتگران

مهین بانو در داستان خسرو و شیرین هدایتگر و رهنمون شیرین به خوبی هاست او که جامعه ای کاملاً زنانه را فرماندهی می کند از شیرین می خواهد بر عقیف بودن خود وفادار بماند و مبادا

خسرو بدون پیوند زناشویی از او برخوردار گردد. نقش مهین بانو از لحاظ آرکی تاپیی قابل تحلیل است. و نقش مقابل او در داستان رومئو و ژولیت شخصیت دایه است. بر اساس الگوهای یونگ می توان شخصیت دایه و مهین بانو را تجسّد خرد درون و یا همان پیر خردمند دانست. «پیر خردمند به معنی منجی، رهایی بخش، مراد، تجسّم اصل روحانی، معرفّ دانش، تأمل، بینش درونی، خرد، هوشمندی و شهود از یک سو و از سوی دیگر کیفیات اخلاقی چون حسن نیت و آمادگی برای کمک که سبب می شود شخصیت معنوی او به حد لازم سیر و سلوک معنوی برسد. پیر همیشه زمانی ظهور می کند که قهرمان در وضعیت لاعلاج و مصیبت بار بیرونی نمی تواند خود این کار ها را بکند و دانش لازم برای جبران این کاستی به صورت فردی مجسم در می آید» (قشقایی، سرورزاده، ۱۲۳، ۱۳۹۰).

بنا بر این تعریف می توان مهین بانو و دایه را تجسّد خرد درون دانست. شیرین که بین نیروهای درون درگیر است آن جا که بر سر دو راهی می رسد با اندرز مهین بانو خود را از سر در گمی نجات می دهد و ژولیت نیز به یاری نصیحت های دایه و کمک های او این مسیر را طی می کند. مهین بانو از شیرین می خواهد که از جاذبه عفاف خارج نشود و شیرین سخن مهین بانو را تا پایان منظومه چون حلقه بر گوش می دارد.

نبايد كز سر شیرین زبانی خورد حلوی شیرین رایگانی

چنان زی با رخ خورشید نورش که پیش از نان نیوفتی در تنورش
(خسرو و شیرین، ۱۸، ۱۰۰ و ۱۰۱)

دایه نیز همواره نگهبان و راهنمای ژولیت است و ژولیت نیز از دو راهی ها با کمک دایه عبور می نماید.

خردمندی

ویژگی دیگری که برای آنیما بیان شد خردمندی و هدایتگری اوست. خردمندی و هدایتگری در هر دو معشوق دیده می شود. پس از آن که خسرو و شیرین موفق به دیدار هم می شوند خسرو که سرمست از باده در کار عشقبازی تندروی می کند توسط خرد شیرین که پایبندی به اصول عقیف بودن را به او یادآور است مهار می شود.

ملک را گرم دید از بی قراری مکن گفتا بدین سان گرم کاری

چه باید خویشتن را گرم کردن؟ مرا در روی خود بی شرم کردن؟ (خسرو و شیرین، ۶، ۱۲۹ و ۵)
شیرین بر هوی و هوس خود غلبه کرده راه را بر خرد باز می نماید و خواهان ازدواجی به آیین
است. او خسرو را از تند روی در عشق باز می دارد و به او می گوید فرصت برای وصال بسیار
است و در مقام هدایتگری از او می خواهد در طلب تخت پادشاهی به ایران باز گردد.

تو دولت جو که من خود هستم اینک بدست آر که من در دستم اینک (همان، ۱۴، ۱۲۹)
در نمایشنامه رومئو و ژولیت نیز با تصویری نزدیک به تصویر بالا مواجه می شویم. رومئو نیز در
اقدامی شتابزده چون همتای ایرانیش خواهان وصال زود هنگام با محبوبه اش است؛ اما ژولیت
خردمند بر هوای خود غلبه کرده و به رومئو تذکر می دهد تنها در صورتی که خواهان پیمان
زناشویی است می تواند به وصال او امید وار باشد اگر نیت دیگری در سر دارد او را رها کند:
«ژولیت: ارچه من از تو لبریز شادی ام، اما امشب ازین تجدید عهد و پیمان لذت نمی برم. بسا
شتابآهنگ، بسا ناسنجیده، بسا نامنتظر، و بسا آذرخش وارانہ است» (شکسپیر، ۶۷، ۱۳۸۹).
«ژولیت: رومئوی نازنین، تنها سدیگر کلام و، دیگر به راستی شب خوش! - اگر رای تو در عشق
شرافتمندانه است و عزم تو بر ازدواج [نیز]، فردا مرا توسط پیکی که سوی تو گسیل می دارم پیامی
رسان، کجا و کی مراسم را برگزار خواهی کرد؟ من تمامیت هستی خود را نثار پای تو خواهم کرد،
و از پی تو، سرورم، همه عالم به زیر پای خواهم نمود.

دایه: (از اندرون) خانم! همایش ملی پژوهش های ادبی

ژولیت: السّاعه می آیم! - لیک اگر منظور تو نیک نیست، از تو تمنا می کنم که -

دایه: (از اندرون) خانم! ۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

بی درنگ می آیم - دست از خواسته خویش برداری، و مرا با اندوهان خود رها سازی. فردا پیکی
گسیل خواهم داشت.

رومئو: بدرود ای روح من، شادمانه باش!

ژولیت: هزاربار شبت خوش باد! (بیرون می رود) «شکسپیر، ۶۹، ۱۳۸۹»

نتیجه گیری

با توجه به ویژگی های ذکر شده در تعریف کهن الگوی آنیما و بررسی و مقایسه آن با حالات و رفتار هایی که خالقین دو اثر برای قهرمانان زن آثار خود در نظر گرفته اند؛ دریافته شد شیرین و ژولیت نمود بانوی روان یا همان آنیمای ذهن نظامی و شکسپیر هستند که به گونه ای شگفت دارای حالاتی یکسان اند. آنیما همچون دیگر کهن نمونه ها دارای نمود منفی و مثبت است. با بررسی حالات دو معشوق دریافته شد بانوی روان دو خالق دارای ویژگی های مثبت یکسانی چون خردمندی، هدایتگری، جوانی، زیبایی، عفیف بودن و وفاداری می باشند. با توجه به آن چه گذشت این همسانی بیش از آن است که بتوان آن را تصادفی دانست. لذا با توجه به روان شناسی تحلیلی و بحث ناخود آگاه جمعی که یونگ ارائه می دهد، می توان ریشه این تشابهات را در ناخود آگاه جمعی دو خالق جستجو نمود و با توجه به نمونه های ارائه شده می توان همسانی آنیمای نظامی و شکسپیر را بر اساس نظریه ناخود آگاه جمعی یونگ اثبات نمود.

انجمن علمی زبان ادبی فارسی

ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

اسنودن، روت (۱۳۸۷)، خود آموز یونگ، ترجمه نورالدین رحمانیان، تهران، آشیان.
بولن، جین شینودا (۱۳۸۴) نمادهای اسطوره ای و روان شناسی زنان، ترجمه آذر یوسفی،
تهران، روشنگران.

ستاری، جلال (۱۳۸۳) سایه ایزوت و شکرخند شیرین، تهران، مرکز.
شکسپیر، ویلیام (۱۳۸۹)، رومئو و ژولیت، ترجمه فواد نظیری، تهران، ثالث.
صرفی، محمد رضا و عشقی، جعفر (بی تا) نمود های مثبت آنیما در ادب فارسی، مجله نقد
ادبی، سال اول، ش ۳، صص ۸۸-۶۰.

فورد هام، فریدا (۱۳۸۸) مقدمه ای بر روان شناسی یونگ، ترجمه مسعود میر بها، تهران، جامی.
قشقایی، سعید و سرور زاده، محبوبه سادات (۱۳۹۰) تحلیل آرکی تایپی سه حکایت عرفانی از
الهی نامه، فصل نامه ادیان و عرفان، سال هفتم، ش ۲۷، صص ۱۴۳-۱۱۵.
موسوی، سید کاظم و خسروی، اشرف (۱۳۸۷) آنیما و راز اسارت خواهران همراه در شاهنامه
، مجله پژوهش زنان، دوره ۶، ش ۳، صص ۱۵۳-۱۳۲.
نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۴) خسرو و شیرین، به کوشش حسن وحید دستگردی، تهران،

زوار، ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی
یوسف قنبری، فرزانه، ۱۳۸۹، آیا صدای شیرین همان اندیشه و باور نظامی است؟ زن و

فرهنگ، (بی جا)
۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱
یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۷۷) انسان و سمبول هایش، ترجمه دکتر محمود سلطانی، تهران، جامی.